

به نام خدا

## نقدی بر "سفر به اشتیل پراسه"

شماره داستان : یک

پیشگفتار ...

نویسنده :

پناه می برم به خدا، اگر بخواهم کسی را غمگین کنم. اما غم، جوهره ی دقت است.

شروع ...

در جوابش گفتم :

خود او هم اقرار دارد که انسان جهانی را دوست دارد که هر چه را می خواهد، بدون هیچ تلاشی بدست آورد. محبتی می خواهد که برای آن نازی نکشد. میوه ای می خواهد که پول ندهد. شرابی می خواهد که ناب باشد. جهانی می خواهد که دخترانی همسال، نار پستان، با پوششی از حریر سبز که آنچنان پوششی هم نیست، بر تخت هایی دراز بکشند و یا مدام به دور انسان بگردند. اما.

اما در این دنیا چنین امری ممکن نیست.

پس، ناچاریم که خود را محدود کنیم. تلاش، یعنی محدودیت.

درس خواندن، بارز ترین نمونه ی محدودیت است. می توان کتاب را بست و به سر بلوار رفت و تخمه شکست. دوازده شب هم به خانه بازگشت. یا هم به خانه ی یکی از دوستان رفت.

اما چند سال بعد، او مهندس می شود. و این نمی شود.

جهان را کشتی کاپیتان کلمبو تصور کنید.

تمامی کارگران دوست داشتند که شب را با آشپزها به سر کنند. ولی چنین امری امکان پذیر نبود. چرا که

اگر به آرزوی خود می رسیدند، شاید آشپزها موفق به دیدن طلوع آفتاب نمی شدند.

پس، لازم است که کسی بیاید و نظامی را طراحی کند که در عین پایداری حیات اجتماع، بشود تا حد امکان

از لذایذ هم بهره برد.

مکاتب الهی و غیر الهی چنین کاری را کرده اند. نقش کسی را بازی کرده اند که هدفشان نجات کشتی بود. قرآن می گوید که دوستی مخفیانه نداشته باشید. اگر خواستید که خواستگاری کنید، چند نفر دیگر هم باشند. چرا که نمی خواهد که مرغ و خروسی شویم. راسل، بزرگ ترین غیر خدای قرن اخیر، گفت: بعد از اینکه با آزمایش می شود مشخص کرد که بچه برای کدام مرد است، دیگر لازم نیست که زن، تنها یک شوهر داشته باشد.

می شود، نظام مرغ و خروسی. و این در حالی است که ارزش محبت و گرمای آن را فراموش کرده بود. مثالی در حد یک خط: محبت یک زن با شخصیت وفادار، بیشتر از صد زن هرزه ی دروغ گوست. بگذریم. من چنین هدفی از طرح این داستان داشتم. اما خود بر این عقیده ام که نتوانستم که به هدفم برسم. اما، در آینده بیشتر سعی خواهم کرد. اما.

در مورد اینکه هدفم از نوشتن داستان چیست؟ هدایت.

کلمه ای که مدام در گوش مغز خود فرو می کنم. هدفم دیدن محبت است.

هدف تمامی مخلوقات چنین است. هیچ کس طالب آن نیست که نقد شود. تحقیر شود. هیچ کس نیست که از اصلاح خوشش بیاید. دوست دارد که صد در صد بی نقص باشد. این که می بینیم که اصلاح امر ارزشمندی شده است، اعتمادیست که مردم امروزی جهان به این کلمه کرده اند.

طبق تعریف من، انسان چیزی نیست، جز ظرفی که در آن محبت های آمده از دیگران جمع شده است. هر چه بیشتر، شخصیت آن فرد هم بیشتر.

ارزش، چیزی است که به خاطر پیروی از آن تایید می شویم. جامعه، مجموعه ای است از اراده هایی که برای رسیدن به احساس بزرگی، در حال تقویت ارزش های خودشانند.

حرکت، دستی است که برای برآورده شدن نیازی دراز شده است. و خدا، یگانه تولید کننده ی محبت جهان. معبودی که با خلقت هر کس، مقداری از آن نور را در درون او قرار می دهد، تا از عدم خارج شود.

با این تفاوت که جمادات همان اندازه ای نور دریافت می کنند که عدم نشوند و بتوانند در حد خود باقی بمانند. اما راه رشد آدمی باز است.

حتی، تا آغوش خدا.

پس او را شکر.

و اینکه آیا دوست دارم که نقد شوم یا خیر.

دارم!

هم ایراد مرا بگویید. هم نقص های مرا.

چنین اصلاحی را دوست دارم. در حالی که دوست داشتن شنیدن کاستی ها، عقلانی نیست. و تنها هنگامی

عقلانی می شود که نفس می کشیم.

و من، تشنه ی محبتم. مانند هر آنچه که غیر از خدا وجود دارد.

پس، تاییدی هم چاشنی اش کنید.

لطفاً.

...

حرف زیاد دارم. ولی بماند برای بعد.

و بد نیست بدانید که چنین سخنرانی کوچکی را نمی پسندم. ولی شرط ادب می دانم که اکتفا کنم.

تنها شما را به مطالعه ی مدل های منظومه ای جاذبه ی الهی و خواندن کتاب های زیر که الگو دهنده ی من

بوده اند دعوت می کنم:

اخلاق و زناشویی - برتراند راسل.

اخلاق جنسی - استاد مطهری.

راستی، من خشکه مذهب نیستم.

ولی بسیار مذهبی ام!

...

راستی، فکر نکنم به احتساب هر سه روز برای هر کارگر، زن به همه می رسید. بکنیدش، هر شب. که هم

آشپز ها خوشحال بشن، هم داستان درست بشه.

امان از عجله.

تمام عجله های انسان، بد است. غیر از انتخاب سیب از بین خدا و سیب. که البته آن از جنس انتخاب نبود.

و تفکر نمی خواست. چرا که ظلمی نشده بود و زمان آغاز نه!

از هر چیز، اندکی گفتم که بدانید که بسیار می دانم.

تا مرا تایید کنید!

پایان.

1386/11/8

-----

حامد26 (حامد احمدی)

[www.hamed26.blogfa.com](http://www.hamed26.blogfa.com)

-----